

وضعیت شیعیان اسماعیلیه نزاری الموت (۴۸۴-۵۱۷ هجری) در مواجهه با سلاجقه

سیدمیرحسین علامه / استادیار دانشگاه هنر اصفهان / alameh14@yahoo.com

تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۰۳/۰۱ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۷/۱۴

چکیده

این مقاله، به بررسی کوشش‌های سیاسی - نظامی نزاریان در دوره حسن صباح و در مواجهه با سلاجقه و با در نظر داشتن اوضاع سیاسی بین سال‌های ۴۸۴-۵۱۷ قمری در دوره اقتدار و رهبری حسن صباح می‌پردازد. روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی کتابخانه‌ای و مبتنی بر منابع مکتوب است. در واقع جنبش نزاری که اولین داعی رودبار با ابداع سیره‌های جدیدی درون جمعیت اسماعیلیان، فراجبال شمال، غرب و شرق ایران آن را از سال ۴۸۳ قمری بنیان‌گذاری کرد، از دوره اوج نفوذ قدرت سلاجقه، خلافت عباسیان و فاطمیان شروع شد و تا هجوم هلاکوخان به نشو و نمای سیاسی خود ادامه داد. نهضت قلاع حسن صباح در این منازعه قدرت، در درون سرزمین سلاجقه، به مواجهه دینی، سیاسی و نظامی با آنها می‌پردازد. چنین است که گردش مذهبی حسن صباح از شیعه امامیه به شیعه اسماعیلیه، جلب منفعت از مستنصر فاطمی برای رسیدن به اقتدار سیاسی - نظامی در الموت بود. در مقاله حاضر، کوشش‌های سیاسی - نظامی نزاریان و شیعیان اسماعیلیه، با رهبری کاریزماتیک حسن صباح در برابر سلاجقه بررسی می‌گردد. کلیدواژه‌ها: شیعیان، اسماعیلیه، نزاری، حسن صباح.

مقدمه

ابعاد مسأله، فرضیه و پرسش‌های تحقیق

هدف از این مقاله، این نیست که تمامی ابعاد شیعیان نزاری الموت و حسن صباح را بررسی نماید، بلکه تأملی است بر این سؤالات که سیاست‌های نزاریان و حسن صباح در برپا نمودن نهضت نزاری و در برابر سلاجقه چیست؟ هم‌چنین جهت‌گیری او در برابر مستعلویان و خلافت فاطمی چگونه است؟ مقاله بر این فرضیه استوار است که حسن صباح پس از کسب تجربه از سفرهای خود، با داشتن اصول و مبانی مشخصی، آموزه‌های دعوت جدید خود را بین نزاریان و در برابر سلاجقه و خلفای عباسی برقرار ساخت.

روش و پیشینه تحقیق

درباره سرآغاز جنبش نزاری و حسن صباح برخی از پژوهش‌گران نظیر فرهاد دفتری به نگارش پرداخته‌اند، اما تحقیق حاضر می‌کوشد ضمن بررسی شکل‌گیری جنبش نزاری، به زمینه‌های برخورد با سلجوقیان، رویارویی با سلاجقه و شیوه‌های این برخورد بپردازد. جستار حاضر، مبتنی بر شیوه توصیفی - تحلیلی با روش گردآوری اطلاعات از نوع کتابخانه‌ای و استفاده از منابع مکتوب است که برخی مشاهدات میدانی و حضور در الموت در تحلیل داده‌های گردآوری شده یاری رسانده‌اند.

زمینه تاریخی

بلندآوازی سیاسی خداوند الموت که از آموت، آله، پایه‌گذار نهضت نزاری شد و بنیان‌های سیاسی سلاجقه و اصول مشروعیت‌ساز دولت عباسیان را به لرزه درآورد، مورد مناقشه و پرسش بسیار بوده است. درحقیقت حسن صباح، معرف یک نحلّه در نیمه دوم قرن پنجم بود که مبتنی بر توان‌مندی‌های فردی‌اش از نوگرایی در اندیشه‌ای کهن برای بسط نفوذ سیاسی بهره‌گرفت «هرچند معقولات را نیکو دانستی و کیاست در پیشوایی (شبانکاره‌ای،

۱۲۷، ص ۱۳۷۶)، اما در یک چرخش آشکار گفت: "تعلیم به تعلیم امام است و خداشناسی به عقل و نظر نیست". او به کلی در تعلیم دربست. (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۵۶، ص ۱۰۶)

حسن صباح در تمامی رهبری نهضت نزاری، نقطه ثقل سیاسی الموت را از دست نداد «و به مطالعه کتب و تقریر سخن بدعت خویش و تدبیر امور مملکت مشغول و تا مدت ۳۵ سال که از دنیا برفت، هیچ از قلعه به زیر نیامد و از آن سرای که مقامگاه او بود، دو نوبت بر بام سرای خود شد و باقی اوقات در آن سرای معتکف بود». (عظاملک جوینی، ۱۳۶۷، ص ۲۱۵)

نفوذ مبانی دعوت جدید، از نظم درون‌افزا و تسلط کامل حسن صباح بر جنبه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن زمان حکایت می‌کرد که تجربه‌های اندوخته‌شده سفرهای طولانی او، بر ضریب تأثیر این هم‌افزایی نیز افزوده بود. تلاش‌های هدف‌دار و پراکنده شده در شرق و غرب و شمال او، در جذب و سوق دادن فداییانش، آرامش را از دیگر رقبای عرصه سیاسی هم‌چون سلاجقه و عباسیان و فاطمیان مضمحل کرده بود. بازشناسی سیاست‌های حسن صباح در تأسیس نهضت نزاری و برخورد هم‌زمان با سلطنت سلاجقه و خلافت عباسی از یک سو و سمت و سوگیری در برابر سیاست‌های مستعلویان^۱ به عنوان رقبای درون خلافت فاطمی از جهت دیگر، مورد تحقیق است.

۱. المستنصر فاطمی (۴۲۷-۴۸۷ق) هم‌زمان با پایان دوره حکومتی غزنویان و آل‌بویه در ایران، توانست فراتر از شش دهه در مصر خلافت نمایند. در این دوره، خلافت عباسیان آن‌قدر ضعیف شده بود که ارسلان بساسیری توسط مؤیدالدین شیرازی، خلیفه قائم عباسی را در حدیثه الفرات زندانی نمود و علاوه بر واسط، کوفه و موصل، در عراق به نام مستنصر فاطمی خطبه بخواند. در سال‌های پایانی خلافت مستنصر، دو نخله سیاسی بر مبنای اختلاف بین نزار و مستعلی، بن‌مایه اختلاف مذهبی بین فاطمیان گردید. به صورتی که بعد از فوت مستنصر، حسن صباح که در دوره مستنصر در قاهره بود و از طرف او به داعی‌الدعات ایران منصوب گشته بود، با حمایت نزار، نهضت اسماعیلیان ایران را بنا نهاد و در برابر فرقه مستعلویان قرار گرفت. (جوینی، ۱۳۶۷، ص ۱۸۵)

حسن صباح و پیدایش نزاریان

اقتدار سلاجقه از طریق طغرل بیگ سلجوقی و پس از آن آلپ ارسلان و ملکشاه برای سلاجقه از یک طرف و نفس تازه کردن خلافت عباسی در بغداد هم‌زمان با دراز بودن خلافت مستنصر فاطمی از طرف دیگر، از مشخصه‌های نیمه دوم قرن پنجم است. در این زمان قاهره، شاهد آغاز افتراق مستعلویان و نزاریان بین اسماعیلیان بود. تکون حلقه‌های فقهی در راستای تبیین سیاست‌های خلافت و سلطنت، منحنی شدن دانش‌های عقل‌گرایانه و نفوذ تضادهای بین‌فرقه‌ای اسلامی و تأثیرگذاری بارز ساختار وزارت بر خلافت و سلطنت، به ویژه در زمان صدارت نظام‌الملک، از دیگر شاخص‌های دوره‌ای است که نزاریان در پهنه ایران سربرآوردند.

در این دوره، پس از آن‌که طغرل بیگ توانست بر آخرین امیر شیعی آل‌بویه خسرو ملک، پیروزی بیابد و اولین سال‌های حکومت سلاجقه را پی ریزد، القائم عباسی زیر فشار ارسلان بساسیری و داعی‌الدعات مؤیدالدین شیرازی که هر دو از عوامل تأثیرگذار مستنصر فاطمی بودند، از طغرل بیگ درخواست مساعدت می‌نماید. (دفتری، ۱۳۸۳، ص ۳۸۵)

دقت در سیر القاب که بعد از تسلط طغرل بر غرب ایران تا بین‌النهرین از خلیفه عباسی گرفت، نشان از ضرورت این حمایت برای خلیفه عباسی دارد: یمین خلیفه‌الله، ملک‌المشرقین، محی‌الاسلام، معین‌الامام و سلطان‌المعظم. از این به بعد، در حقیقت سلاجقه به عنوان اصلی‌ترین پشتیبانان سیاسی خلافت در ایران حکومت را در دست داشتند و در واقع هدف، مشروعیت سلطنت از طریق حمایت از خلیفه بود. در دوره سی ساله (۴۵۵-۴۸۵ق)، یعنی دوره اقتدار آلپ ارسلان و ملکشاه، «منصب وزارت من حیث الاستقلال به خواجه نظام‌الملک گردانیده شد». (خواندمیر، ۱۳۵۵، ص ۱۵۳) مشخصه اصلی

۲. این دوره هم‌زمان است با ظهور حسن صباح. دیدگاه‌های گوناگونی در مورد تاریخ تولد حسن صباح وجود دارد ولی متأخران بر این باورند که او زاده‌شده دهه ۴۴۰ قمری بوده است. (دفتری، ۱۳۸۳، ص ۳۸۵)

این دوره، در تعبیر دولة النظامیه ابن‌اثیر نمود یافته است، در حقیقت تبیین مزجی سیاست‌های ملک‌داری توسط خواجه نظام‌الملک بر مبنای آداب‌الملوک یا سیاست‌نامه خود او و استفاده از اصول فقهی بر مبنای احکام السلطانیه ماوردی و نصیحة الملوک امام محمد غزالی صورت می‌پذیرفت.

البته روشن است که پهنه فعالیت‌های داعیان اسماعیلیه نیز در این سی سال، در شرق و غرب ایران گسترش یافته است؛ درست در زمانی که حسن صباح دوران جوانی را می‌گذراند، داعی‌الدعات خراسان ناصر خسرو قبادیانی یا حجت خراسان در اوج نفوذ اسماعیلیان از دنیا رفت. حسن صباح که میراث‌بر شیعه دوازده‌امامی اجداد قمی‌اش بود، تا در نزد امیره ضراب در ری حضور داشت، مذهب امامی خود را حفظ نمود؛ اما بعدها بونجم سراج، مؤمن نامی و عبدالملک بن عطاش، تعالیم اسماعیلیه را به او تفهیم نمودند تا در رمضان ۴۸۴ هجری زمینه دگرذیسی مذهبی در او به وجود آید. (عظاملک جوینی، ۱۳۶۷، ص ۱۸۸)

هرچند در این زمان نیز شاکله شخصیتی او در حد برهم زدن اقتدار سیاسی عباسیان یا تقابل با سلطنت سلاجقه نبود، دور از ذهن نیست که سفر حسن صباح از ۴۶۹ هجری تا ۴۷۳ هجری، علاوه بر انتقال آموزه‌های اسماعیلی در نزد المستنصر فاطمی، یک وضعیت‌سنجی سیاسی - اقتصادی در ثغور غربی دولت عباسی بود (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۵۶، ص ۱۰۲) که بر خلاف نظر برخی از پژوهش‌گران (باستانی، ۱۳۸۵، ص ۹۸)، فقط برگسترش روابط با داعیان مرتبط با المستنصر متکی نیست. این دیدارهای رفت‌وبرگشتی، نشان از تلاش برنامه‌ریزی سیاسی - تبلیغی در جهت دعوت در قلب مثلث سرزمینی سلجوقی در اطراف اصفهان دارد. ورود چندباره به پایتخت سلاجقه، نشان از خط عملیات فعال اوست. «و به راه بغداد و خوزستان به اصفهان آمد، آخر ذی‌الحجه ثلث و سبعین و اربعمائه و از آن جا به یزد و کرمان شد و یک چند دعوت کرد و به اصفهان آمد و از آن جا به فریم و شهریارکوه شد و چهار مقام کرد و از آن جا به خوزستان رفت و

بعد از سه ماه مراجعت نمود و به راه بازگشت به صوب بیابان، به شهر دامغان و تا سه سال در چناشک تکاپوی می‌نمود تا بر الموت شد. (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۵۶، ص ۱۰۴) پیشرفت او آن‌جا بود که تا ششم رجب‌المرجب ۴۸۳ هجری، باعث شد نهضت اسماعیلی قلاع ایران را در الموت (لمبریا لنسبر)، طوری پایه‌ریزی کند که بعد از المستنصر، زیر عنوان نزاریه، فعالیت‌های سیاسی خود را به سامان رساند (Madelung, 1978, 199) و به زودی «در زمانی کم بر قلعه‌های مرتفع چیره شود». (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶، ص ۷۷) واقعه‌نگاری رویدادهای سرزمینی ایران در زمان سلاجقه بین ۴۴۰ تا ۴۸۳ قمری، یک سیر استدراجی چهارسطحی در نفوذ و اقتدار سلجوقی را با سیر تحولات درونی حسن صباح در دوره جوانی و میان‌سالی نشان می‌دهد.

اولین سطح: رویارویی با دولت عباسی به عنوان نهاد خلافت رسمی اهل سنت و تبیین امامت شیعیان اسماعیلی در برابر آن‌هاست.

سطح دوم: قطع ارتباط با مستعلویان فاطمی مصر که پس از مستنصر فاطمی، مستعلی بر نزار غلبه یافت و در واقع با از بین رفتن جانشین قانونی مستنصر، حامیان اصلی نزار و در رأس آن‌ها حسن صباح، در ایران با شالوده‌سازی غیرمستقیم اصل غیبت امام نزاری، نهضت نزاری را به وجود آوردند.

سطح سوم: مفهوم دیگری از «تعالیم جدید» در برابر «تعالیم قدیم» است که بیش از آن‌که جدایی بین نزاریان و مستعلویان باشد، طرح رهبری حسن صباح به عنوان مقتدای جامعه نزاری در عصر غیبت امام بود. مجموعه این آموزه‌ها را می‌توان در آثاری هم‌چون فصول اربعه مشاهده کرد.

سطح چهارم: سطح رویارویی با سلاجقه که هدفشان از بین بردن نهضت قلاع و قدرت بخشیدن به سلطنت از طریق استخدام رجال حرب و دیوان‌سالاران با تدبیر بود و عمده‌ترین خصمشان نزاریان بودند.

در مسوده حاضر، بیش از آن‌که درون‌مایه‌های جامعه اسماعیلیان ایران پس از قطع روابط با مصر یا اساس دعوت جدید مورد نظر قرارگیرد، کنش‌های سیاسی - نظامی حسن صباح در برابر خلافت (از مقتدی عباسی تا المسترشد) و سلاجقه، به خصوص از زمان صدارت خواجه نظام‌الملک برای ملک‌شاه تا سلطنت محمود بن محمد سلجوقی (۵۱۱-۵۲۵ق) و سلطان سنجر، مورد توجه است.

زمینه‌های مواجهه با سلاجقه

پیمایش مسیر تا مصر برای کسب معارف اسماعیلی، هم‌زمان با نفوذ صلابت سلطنت سلجوقی با کوشش خواجه نظام‌الملک و ایجاد روابط خلت و یگانگی بین ملک‌شاه، سومین سلطان سلجوقی با خلیفه مقتدی بامرالله - عبدالله بن محمد - (۴۶۷-۴۸۷ق) صورت پذیرفت.

متحد شدن خلافت و سلطنت را می‌توان در جلسه عقد زوجیت بین دختر ملک‌شاه و خلیفه مقتدی، در منظر و پیشگاه خواجه نظام‌الملک و ترکان خاتون، زوجه متنفذ سلطان مشاهده نمود. نزدیکی بین اصفهان و بغداد را هم در تولد ابوالفضل جعفر، ثمره این ازدواج مشاهده کرد. هرچند به واسطه کدورت‌های بعدی، مثل فوت جعفر، این وحدت سیاسی کامل نشد، دغدغه مشترک آن سال‌ها، از مرزهای شام تا قاهره، مرکز خلافت فاطمیان بود. علت آسودگی آن‌ها از شرق، ارتباط دوستانه بین سلاجقه و قاراخانیان به خصوص در دهه ۴۷۳-۴۸۲ هجری است، زمانی که احمد بن خضر فرزند برادر ترکان خاتون همسر سلطان، در نزدیکی سرزمین آن‌ها فرماندار بود و جیحون و ماوراءالنهر زیر نفوذ سلاجقه قرار داشت. (باسورث، ۱۳۷۱، ص ۹۵)

جغرافیای سیاسی مرکزی نیز صعوبت جدی نداشت و به جز موارد نادری از اقطاع‌داران و حکام در قالب کوشش‌های گریز از پایتخت، مانند قاوردیان کرمان، بقیه متمرکز بر سلطنت بودند.

دور از ذهن نیست که شورش قرامطه در جنوب غرب ایران و حتی غارت بصره (۴۸۳ق)، به دلیل پیوند خلافت و سلطنت، جدی قلمداد نمی‌شود؛ اما در همین سال، حرکت سریع و قاطعانه داعیان اسماعیلی به رهبری حسن صباح در تسخیر الموت و شالوده‌ریزی نهضت قلاع حدود دویست سال در اوضاع سیاسی ایران اثر گذاشت. او توانست در اوج اقتدار سلاجقه، نهضتی را از سوریه تا کوه‌های البرز، فارس، کرمان، اصفهان، قهستان، قومس و طخارستان بنا کند و حتی در دستگاه‌های خلافت و سلطنت نفوذ یابد. در واقع نوآوری مذهبی جدید ایجاد شده توسط حسن صباح بعد از گسست مستعلوی - نزاری، علاوه بر تقابل مذهبی با محور دینی خلافت یعنی اهل سنت، نفی هم‌زمان سلاجقه و عباسیان از یک سو و مستعلویان اسماعیلی مصر را از سوی دیگر عملی می‌ساخت.

آمایش جغرافیایی حضور حسن صباح در دیلمان و الموت که پیش‌تر سابقه گرایش‌های شیعی داشتند نیز از اولویت تقابل او با سلاجقه حکایت دارد. احیای قیام‌های ضدعباسی سابق بر محور شیعی برای جذب گروه‌های مخالف عباسی - سلجوقی تا آن جاست که گروه‌های مزدکی که به مسلمانی و شیعی تظاهر می‌کردند، اما بر سر مذهب خویش بودند، پارسیان نام گشته، به او گرویدند. (همدانی، ۱۳۵۶، ص ۱۵۰) این هدف مشترک، باعث جذب مخالفان سلجوقی - عباسی پیرامون قلاع نزاریان گشت؛ حتی حسن صباح با فرستادن بدیل نامی به آذربایجان، پارسیان را دعوت کرد و گفت: «حق، خود با پارسیان است». (همدانی، ۱۳۵۶، ص ۱۵۱) از سوی دیگر، دور از ذهن نیست که با در نظر گرفتن تحولات درون اجتماعی آن زمان و شیعیان اسماعیلیه، عده‌ای از گروندگان به اسماعیلیان از درون نهاد سلطنت سلجوقی، به نوعی برای مخالفت با سلاجقه، تا موافقت با اسماعیلیه، جذب جریان حسن صباح شده بودند. «جماعتی که چون تربیت و نشو و نما کرده بودند و با ما در دبستان هم‌شاگرد بودند و از دانش‌های فقه و ادب بهره‌های وافر گرفته بودند، از میان ما برخاستند و با همه مردم مخالفت کرده‌اند». (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶، ص ۷۵)

بعید نیست تأثیر گرایش‌های شیعی قدیمی کوه‌نشینان و روستاییان، در جذب به اسماعیلیان تأثیرگذار باشد؛ همان‌طور که حسین قائنی از داعیان کارآزموده اسماعیلیه،

زمانی که به زادگاهش قهستان رفت (۴۸۴ ق / ۱۰۹۱ م)، بسیار زود موفقیت حاصل نمود. (جوینی، ۱۳۶۷، ص ۲۰۰) برخی از پژوهش‌گران کوشیده‌اند تا نقش سنت‌های قهستانی را در مخالفت با سلاجقه طرح کنند (دفتری، ۱۳۸۲، ص ۲۳۵) اما تأثیر نظام اقطاع و ظلم ناشی از این نظام به عنوان زمینه‌ساز پیشبرد اهداف داعیان اسماعیلی، تأثیرگذارتر است؛ آن‌جا که نظام‌الملک نیز به عامه صاحبان اقطاع توصیه می‌کند که پایداری ملک به عدل است نه به ظلم. (نظام‌الملک، ۱۳۷۵، ص ۹) وی که خود از اولین قربانیان فداییان اسماعیلیان بود توسط ابوظاهر اوانی یا ارانی از جذب‌شدگان رودبار کشته شد. (میرخواند، ۱۳۷۳، ص ۶۷۴)

البته خواجه در آغاز نهضت نزاری، تأثیرگذارترین نقش را می‌توانست برای حذف نهضت اسماعیلیان به انجام برساند. خواجه بر این باور بود که در همه روزگاران، هیچ گروهی شوم‌تر و نگون‌سارتر از اسماعیلیان نیستند که از پس دیوارها می‌سگالند و فساد دین می‌جویند. آن‌ها از نهفت‌ها بیرون آمده، دعوت شیعتشان بیش‌تر از روافض و خرم‌دینان است. هرچند به دعوی مسلمانی نمایند، فعل کافران دارند و از قتل و بدعت هیچ نگذارند. (نظام‌الملک، ۱۳۷۵، ص ۲۲۷) دقت در رویارویی، نشان می‌دهد بین نزاریان و سلاجقه، این سلجوقیان بودند که اول آغازگر رویارویی جدی با نزاریان شدند. قطعاً حسن صباح نیز شناخت کافی از سلاجقه داشت. برد تأثیر نهضت او هم با توجه به شالوده‌های پیشین تاریخی - مذهبی، فراتر از یک شورش زودگذر برای سلاجقه قلمداد می‌گشت.

برخورد نزاریان و سلجوقیان

هرچند نهضت قلاع، در قالب آموزه‌های کلی سابق در سال ۴۸۳ هجری تأسیس شد، تحولات درونی بین داعیان - رفیقان و فداییان در پنج سال پس از کشته شدن نزار، زمینه تکون آموزه‌های جدید را ایجاد کرد که از آن به «نهضت نزاری» یاد می‌شود. در واقع سلاجقه، زمانی به خطر این نهضت نزاری وقوف یافتند که دیگر نمی‌توانستند مانع تکوین و گسترش آن شوند. «چون اصرار آن طایفه و حکایت بدعتشان منتشر شد، ملک‌شاه در غره

سنه خمس و ثمانین و اربعمائه، ارسلان تاش نامی را به امارت به دفع و قمع حسن صباح و متابعتش امر فرمود و او در جمادی الاول به محاصره بنشست در الموت». (جوینی، ۱۳۶۷، ص ۲۰۱)

دور از ذهن نیست که حضور و کادرسازی ۲۲ ماهه حسن صباح در الموت (از ۶ رجب المرجب ۴۸۳ق) تا زمان درگیری آن‌ها در جمادی الاول ۴۸۵ هجری (همدانی، ۱۳۵۶، ص ۱۰۸)، در شیخون و شکست ارسلان تاش مؤثر افتد. پیش از این هم برخورد با قلعه نشینان و اقدامات کوتاه‌برد نظامی امیریورتاش، صاحب اقطاع الموت، بی‌تأثیر بود. با این حال، اظهار نظر برخی از پژوهش‌گران (باستانی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۹) مبنی بر فتانت سیاسی کامل حسن صباح در ازپی در آوردن نظام‌الملک چهار ماه پس از حمله ارسلان تاش به قلاع رودبار الموت، مورد تردید جدی است؛ زیرا فقط متکی بر متن همدانی است. (رشیدالدین همدانی، ۱۳۵۶، ص ۱۰۸) خواجه در آخرین روزهای زندگی، لشکری را به قمع و قهر اسماعیلیان مبالغه و ارسال نمود اما ترور او، هم‌زمان با فوت زودهنگام ملکشاه به صورت پی‌درپی در رمضان و شوال ۴۸۵ توانست عمود ساختار سیاسی سلطنت سلاجقه را از بین برد و اسماعیلیان را اقتدار افزون بدهد. در حقیقت جدال‌های درونی و جنگ داخلی اصحاب قدرت سلاجقه در ده ساله آخر سده پنجم هجری، بهترین موقعیت را برای تثبیت اقتدار اسماعیلیان فراهم آورد.

درگیری محمود جانشین ملکشاه با برادرش برکیارق پیرامون جنگ ری (۴۸۸ق) و تأیید سلطنت برکیارق توسط المستظهر عباسی و سپس نزاع محمد و سنجر در قالب نزاع خانوادگی (دفتری، ۱۳۸۳، ص ۳۹۰)، شالوده سیاست سلاجقه علیه اسماعیلیه را فروریخت. در حقیقت، حمله مستقیم حسن صباح، باعث اتحاد سلاجقه و حذف اختلافات داخلی علیه او می‌شد. او از نیروهای نفوذی نیز در تشدید اختلافات خانوادگی بهره‌وافر می‌برد. عبدالملک بن عطاش را بر آن داشت تا مؤیدالدین مظفر، امیر سلجوقی را مخفیانه به مسلک اسماعیلیه درآورد و بعد از تصرف قلعه قومس، او در تشدید درگیری بین سلطان سنجر و برکیارق نقش مؤثری ایفا کرد. (جوینی، ۱۳۶۷، ص ۲۰۷)

حسن صباح ضمن تقویت استحکام الموت و پیرامون آن در این سالیان نابسامانی سلجوقیان، برخی از سپاهیان ارسالی سلاجقه را با استفاده از موقعیت جغرافیای صعب‌العبور قلاع و ضدحمله در هنگام عقب‌نشینی سلجوقیان از بین برد. به همین صورت، لشکر ابو محمد زعفرانی را در ۴۸۶ قمری پیرامون ری و ارتفاعات جنوبی البرز شکست داد. (حافظ ابرو، ۱۳۶۴، ص ۲۰۳) لذا راه برای پیروزی اسماعیلیان به فرماندهی کیابزرگ رودباری بر لمبسر در زمانی بعدتر برای تسلط بر جبال البرز مفتوح گشت. (جوینی، ۱۳۶۷، ص ۲۰۸؛ رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۵۶، ص ۱۱۵)

اسماعیلیان، از نظر جغرافیایی، حایلی بودند میان سنجر سلجوقی در شرق و قلمرو برکیارق و جانشین محمدتپیر (۴۹۰-۵۱۱ق) در غرب و از این آشفتگی سلاجقه بهره می‌گرفتند. در حیطه شرقی و پیرامون حکومت ۶۲ ساله سنجر (۴۹۰-۵۵۲ق)، سلطان هم از انوشنگین خوارزمشاهی و هم از جانب غوریان و غزان مشکلاتی داشت که دغدغه دخالت در رقابت‌های جانشینی سلاجقه در غرب بین برکیارق و محمدتپیر نیز به آن افزوده می‌گشت؛ اما او برای حسن صباح می‌توانست شریک صلح مؤثری باشد. لذا حسن «در تحریر مصالحت رسولان به خدمت سلطان سنجر متواتر می‌داشت» (جوینی، ۱۳۶۷، ص ۲۱۰) و به عنوان اهرم فشار، پذیرش صلح «یکی از خادمان به مالی بفریفت و کاردی پیش تخت سلطان مست خفته نشانند. سلطان اندیشناک بترسید و به اختفای آن اشارت فرمود و به آن سبب به صلح مایل گشت». (جوینی، ۱۳۶۷، ص ۲۱۱)

اما سلطان سنجر شروطی را برای صلح استوار کرد. «نخست که از نو قلعه بنیاد نکنند؛ دیگر سلاح و سلب نخرند و سوم به عقیدت خود دعوت نکنند. روزگار صلح تا آنجا پیش رفت که در ناحیه قومس، خراج املاک را چهار هزار ادرار می‌کردند». (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۵۶، ص ۱۲۳)

پس از کشتن نظام‌الملک در نزدیکی نهاوند، در ناحیه غربی اسماعیلیان کوشش‌های بی‌وقفه‌ای را به رهبری عبدالملک عطاش و بعد از آن احمد بن عبدالملک در توسعه

دعوت اسماعیلی بنا نهادند و کار تا آن جا پیش رفت که با فتح شاهدز اصفهان، دروازه‌های پایتخت سلاجقه در خطر مستقیم نزاریان واقع شد. (هاجسن، ۱۳۸۳، ص ۴۱۱) در واقع سیاست‌های مذهبی و سیاسی حسن صباح در یک راستا و مکمل هم بود. او به نقش انقلاب درونی مخالفان باور داشت، لذا ضمن تقویت اصل بهره‌گیری از فداییان، از صناعات خمس و مناظره با دشمنان خویش نیز بهره می‌برد، مناظره بین احمد بن عبدالملک عطاش با محمد تپر در حفظ شاهدز اصفهان از این نمونه است؛ چنان‌که بعدها نزاریان توانستند با استفاده از همین دیپلماسی گفت‌وگو و مناظره، از تضاد بین خوارزمشاهیان و خلافت عباسی و هم از ترس این دو قدرت از مغولان بهره اقتصادی نیز ببرند. البته برخی از محققان در این زمینه، نظریه استروویوا را در خصوص خرید شاه قلعه اصفهان نقل و آن را نقد کرده‌اند. (فرهادی، ۱۳۸۴، ص ۸۹)

هرچند نوع پیروزی شاهدز می‌توانست جانشینان ملک‌شاه را در دفع طغیان ملاحظه یکدل کند (مستوفی، ۱۳۳۹، ص ۴۴۳)، تنازع محمدتپر با برکیارق، فرصت توسعه‌ای به حکومت قلاع نزاریان داد و اسماعیلیان در این آشفتگی درونی سلاجقه، بیش‌تر ستیغ قلعه‌ها تا شاهدز اصفهان را از آن خود نمودند، (Madelung, 1978, 200) با این حال، محمدتپر بر خلاف برکیارق، از همان اول نیروی خود را برای بازپس‌گیری شاهدز صرف نمود (راوندی، ۱۳۳۳، ص ۱۵۵) و احمد بن عطاش را پس از چند سالی که شاهدز اصفهان را در اختیار داشت، به اسارت گرفت. او هیچ آه نکرد، اگرچه به خلافت و فضیحت بر شتری نشانده و برگرد شهر برآوردند و عاقبت پوست او برکنندند و به گاه بی‌آکنندند. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۵۶، ص ۱۲۲) برخی از فرستادن سر احمد و پدرش عبدالملک به نزد خلیفه عباسی المستظهر گزارش‌هایی آورده‌اند. (دفتری، ۱۳۸۳، ص ۴۱۶) پس از شاهدز، قلعه‌های ارجان نیز ویران شد و قلعه الموت به محاصره درآمد. سخت‌ترین محاصره الموت توسط محمدتپر و به وسیله انوشتگین شیرگیر حاکم سلجوقی ساوه (۵۰۳-۵۱۱ق) صورت پذیرفت، اما مهاجمان سلجوقی با تلفات بسیار محاصره‌شان بی‌نتیجه ماند. (جوینی، ۱۳۶۷، ص ۲۱۲)

شیوه برخورد نزاریان

دشوارترین وضعیت اجتماعی - سیاسی تکوین نهضت اسماعیلیان نزاری، در دوره اقتدار سلاجقه‌ای بود که این توانایی را داشتند تا ریشه‌های نهضتشان را از بین ببرند. اما حسن صباح با پامردی جماعتی محدود از رفیقان، توانست ستیغ الموت را تسخیر نماید. او از قلاع، آنچه میسر می‌شد به دست می‌آورد و هر کجا سنگی می‌یافت که بنا را می‌شایست، قلعه‌ای را بنیاد می‌نهاد بر آن‌جا. (جوینی، ۱۳۶۷، ص ۱۹۹) در حقیقت قلعه‌های بنیادشده بر قله‌های رفیع، بارزترین کارکرد اجتماعی - سیاسی‌شان را در میانه تاریخ ایران و در دوران نزاریان ایفا نمودند؛ آن‌جا که لشکرکشی‌ها تلفات زیادی به جا می‌گذاشت؛ «چون هر دولتی را غایتی در ازل آزال مقدر و با کثرت قوت و آلت و عدت میسر نیست؛ دلیل آن، فتح این قلاع و استیصال این بقاع که میسر نبود». (جوینی، ۱۳۶۷، ص ۲۱۳) در واقع روش‌های رویارویی حسن صباح بر خارج از دست‌رس بودن، مخفی از دیده‌ها عمل کردن و بر سیاست باطنی استوار بود. او پس از انتشار دعوت پنهانی خود در گستره ایران، نهضت فتح قلاع را بنا نهاد و صباحیان را بر آن می‌داشت که پس از فتح هر قلعه، آن را «دارالهجره» بنامند، این اصطلاح که پیش‌تر در مکتب تبلیغی فاطمی سابقه کاربرد سیاسی داشت و از فتح یترب به عنوان اولین دارالهجره اسلام، سرچشمه می‌گرفت، تذکار مکرری برای صباحیان بود. قبلاً نیز فاطمیان این اصطلاح را در فتح اماکن، به مفتوحاتش اطلاق می‌کردند. (هاجسن، ۱۳۸۳، ص ۱۰۳) دارالهجره‌های حسن صباح پراکندگی بیش‌تری نسبت به فاطمیان داشت و الموت، لمبسر، گردکوه، و قهستان تا شاهدز اصفهان را شامل می‌شد. حسن صباح خود شخصاً عهده‌دار طراحی و تمشیط سیاست‌های مبارزاتی نزاریان می‌گشت. (دفتری، ۱۳۷۷، ص ۶۸۹)

در واقع او با تکون دعوت جدید در اندیشه‌های دینی خاص خودش، روش‌های جدیدی نیز در برخورد با مخالفانش طراحی می‌نمود. اگر سرخط شیوه‌های نو، حکومت از طریق قلاع بود، در خط بعدی، او جماعتی جان برکف در مسیر نهضت نزاری به نام فدایی

تربیت کرد که شیوه مهم پیش‌برنده نهضتش بودند. قابلیت این فداییان تا آنجا بود که می‌توانستند در برابر یک نیروی نظامی قدرتمند، عملکردی موفق در کشتار رهبران بزرگ نظامی و دینی داشته باشند. (مادلونگ، ۱۳۷۷، ص ۱۶۳) هر چند این فداییان از نظر خود، به فرمان مقتدای خودشان عمل می‌کردند و با یک کار نیک به سامان رسیده، به بهشت وارد می‌شدند، از نظر مخالفان نزاری، آنان جنایت‌کاران متعصبی به شمار می‌رفتند که علیه دین و اجتماع توطئه به راه انداخته بودند. (لوئیس، ۱۳۶۲، ص ۱۹۹)

برخی اعتیاد به حشیش را غلط دانسته، بی‌محابا بودن آنان را دلیلی بر افسانه‌سازی پیرامون نامشان دانسته‌اند؛ (Daftaty, 1997, 8) با این حال، فداییان حسن صباح ۴۸ نفر را بیش‌تر از کار به دستان حکومتی سلاجقه و خلافت عباسی بیش‌تر در برابر دیدگان، برای اثرگذاری و جلوه‌گری سیاسی با دشمن خودشان از پای درآوردند. (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۱۳۵۶، ص ۱۳۶)

یک فدایی تحت برنامه‌های ویژه آموزشی برای گونه‌ای از عملیات اثرگذار آماده می‌گشت که گاه آثارش از جنگ‌های طولانی و پرهزینه بسیار بیش‌تر بود. اما در طرف مقابل، سلاجقه با لشکرکشی‌های بی‌حاصل و تحمیل هزینه‌های بسیار زیاد گردآوری سپاه، تعداد بسیاری را هم از دست می‌دادند. (لوئیس، ۱۳۶۲، ص ۴۹)

روش دیگر نزاریان این بود که حسن صباح هیچ‌گاه تدارک هجوم گسترده نظامی نمی‌دید، مگر آن که بخواهد به یک ضدحمله علیه لشکرکشی سلاجقه دست بزند. این نوع ضدحمله‌ها در پایان دوره ملکشاه و در دوره برکیارق و محمدتپر، می‌توانست از فشار نیروی منسجم و کثیر سلجوقی بکاهد، در حالی که حسن صباح خود با استقرار در ستیغ قله‌ها، کار قیام را تا نواحی قهستان سرعت می‌بخشید. (هاجسن، ۱۳۷۱، ص ۴۰۵) با این حال، او با موعظه‌های دینی و توصیه‌های اجتماعی - سیاسی به خواص و گروندگان به خودش، حتی در پیش‌قرار داشتن سلامت شخصی را نیز عرضه می‌نمود؛ (خراسانی، ۱۳۶۲، ص ۹۳) بنابراین هم‌گام‌سازی بین دین‌داری با آموزه‌های جدید، همراه با توانمندی جسمی،

می‌توانست به ضریب تأثیرپذیری مسائل اعتقادی در جهت هدایت به حیات فعلی و برکندن اغراس فساد که از آموزه‌های اصلی حسن صباح بود، کمک نماید و حسن، شخصاً بر فعالیت‌های پیروان و فداییانش مؤثر بود.

روش‌های حسن صباح توانست در یک موازنه منفی، ضمن حذف هسته مرکزیت خلافت فاطمی مصر از یک طرف و سلاجقه و عباسیان از طرف دیگر، تثبیت نهضت نزاری را فراتر از ۱۷۰ سال (تا ۶۵۴ق) حتی تا زمان جانشینانش نیز تضمین کند.

نتیجه

گردش مذهبی حسن صباح از شیعه امامیه به شیعه اسماعیلیه، جلب منفعت از مستنصر فاطمی قاهره برای رسیدن به اقتدار سیاسی - نظامی در الموت بود. هم‌زمان با رشد دعوت پنهانی نهضت نزاری توسط حسن صباح، او در یک موازنه منفی، هم در برابر مستعلویان مصر از یک سو و سلجوقیان و عباسیان از سوی دیگر، بنیاد فکری نزاری را در دارالهجره‌ها استوار ساخت. مهم‌ترین اصل از آموزه‌های دعوت جدید و نوگرایی دینی‌اش، تلفیق تئوری‌های مذهبی با روش‌های جدید سیاسی در برخورد با مخالفان بود. تا آن‌جا که گروندگانش یک تبعیت تامه کاریزماتیک تحت عنوان حجت امام غایب از او داشتند. روش هم‌زمان انتشار عام دعوت و پرورش خواص فداییان در قلاع برای ضربه زدن به سلاجقه و از بالا هدف قراردادن مخالفان در هسته، به جای رویارویی مستقیم نظامی، از روش‌های اسماعیلیان بود. وزیران، دیوان‌سالاران، قاضیان و نیروی انسانی عمود ساختار نظامی و سیاسی مقابل، مورد هدف فداییان قرار می‌گرفتند. علت اصلی هم‌کمیت نابرابر اسماعیلیان با سپاه فراوان سلجوقیان در گستره وسیع جغرافیایی بود که تاکتیک عملیات فردی را در برابر رویارویی مستقیم تقویت می‌کرد.

فعالیت‌های مذهبی - سیاسی حسن صباح در یک راستا و مکمل هم بود. او به نقش انقلاب درونی مخالفان باور داشت، لذا ضمن تقویت اصل بهره‌گیری از فداییان، از صناعات

خمس و مناظره با دشمنان خویش نیز بهره می‌برد. مناظره بین احمد بن عبدالملک عطاش با محمدتپیر در حفظ شاهدز اصفهان از این نمونه است؛ چنان‌که بعدها نزاریان، توانستند با استفاده از همین دیپلماسی گفت‌وگو و مناظره، از تضاد بین خوارزمشاهیان و خلافت عباسی و هم از ترس این دو قدرت از مغولان، بهره اقتصادی نیز ببرند. ترغیب حضور مخفی اسماعیلیان به همراه مؤیدالدین مظفر اسماعیلی در لشکر برکیارق، نشان دیگر از تنوع و قدرت چرخش در سیاست‌های حسن صباح دارد. در واقع بعد از اصل پایه‌ای فداییان، حسن صباح چه در مدیریت درون جامعه‌ای نزاری و چه در برابر مخالفان، از اصل ثابت و تک‌یاخته‌ای بهره نمی‌گرفت. در واقع او از سیاست‌های متنوعی بهره می‌جست تا به اهدافش که ادعای صبغه اتکاء به آموزه‌های جدید نزاری بود، وفادار تلقی شود.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین علی، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، ۱۴۰۸ق.
۲. استرویوا، ل. م.، *تاریخ اسماعیلیان در ایران*، ترجمه پروین منزوی، تهران، نشر اشاره، ۱۳۷۱.
۳. اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ مغول*، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۴. باستانی، حسن، *رویاریوی سیاسی - نظامی حسن صباح*، تهران، ۱۳۸۵.
۵. باسورث، ادموند کیلفورد، *تاریخ دودمانی ایران*، دانشگاه کمبریج، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۶. بنداری اصفهانی، زبده النصره و نخبة العصرة، ترجمه خلیلی، تهران، نشر بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.
۷. جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی، *زبده التواریخ*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.
۸. جوزجانی، منہاج‌السراج، *طبقات ناصری*، تهران، نشر دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۹. حافظ ابرو، شهاب‌الدین، *مجمع‌التواریخ السلطانیه*، تهران، ۱۳۶۴.
۱۰. حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۳۹.
۱۱. خراسانی، محمد بن زین‌العابدین، *هدایة المؤمنین الطالبین*، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۶۲.
۱۲. داوود بن محمد بناکتی، *روضه اولی الالباب فی معرفة التواریخ والانساب*، تهران، نشر انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
۱۳. دفتری، فرهاد، *اسماعیلیه در دایرة‌المعارف اسلامی*، ج ۸، تهران، ۱۳۷۷.
۱۴. _____، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۷۶.
۱۵. راوندی، محمد بن علی، *راحه الصدور و آیه السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۳۳.
۱۶. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع‌التواریخ*، تهران، بنگاه نشر کتاب، ۱۳۵۶.
۱۷. شبانکاره‌ای، محمد بن علی، *مجمع‌الانساب*، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۸. عظاملک جوینی، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح فروزینی، تهران، ۱۳۶۷.
۱۹. غیاث‌الدین بن همادالدین خواندمیر، *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار اولاد البشر*، تهران، نشر خیام، ۱۳۶۲.

۲۰. فرقانی، محمد، تاریخ اسماعیلیان قهستان، تهران، نشر انجمن مفاخر ملی، ۱۳۸۱.
۲۱. فرهانی، مهدی، دیپلماسی سیاسی اسماعیلیان، تهران، ۱۳۸۴.
۲۲. لوئیس، برنارد، تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، نشر توس، ۱۳۶۲.
۲۳. _____، فداییان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، نشر بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۸.
۲۴. محمد بن خاوند میرخواند، روضة الصفا، تهران، نشر علمی، ۱۳۷۳.
۲۵. نظام‌الملک، ابوعلی حسن بن علی، سیر الملوک، تهران، ۱۳۷۵.
۲۶. هاجسن، مارشال، دولت اسماعیلی، ترجمه انوشه، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۷۱.
27. Daftary, farhad, **Myths of the ismailis**, London, Tauris co, 1997.

واقع الاسماعیلة النزارية في منطقة الموت (۴۸۴-۵۱۷ هـ)
في مواجهة السلاجقة

د. السيد میرحسین علامه

الخلاصة

تتناول هذه المقالة دراسة الجهود السياسية العسكرية للنزاريين في عهد حسن صباح في مواجهة السلاجقة مع الالتفات الى الاوضاع السياسية خلال فترة قدرة وقيادة حسن صباح بين الاعوام ۴۸۴-۵۱۷ هـ ق، واسلوب البحث فيها وصفى تحليلي مكتبي ومبتن علي المصادر المكتوبة. في الواقع فان النزارية التي هو اول الدعاة في منطقة رودبار قامت ومن خلال ابداع سير جديدة بين السكان الاسماعيليين، بتأسيس هذه الحركة في ماوراء جبال الشمال وفي غرب ايران وشرقها سنة ۴۸۳ هـ ق وقد بدأت في عهد ذروة نفوذ وقوة السلاجقة وخلافة العباسيين والفاطميين واستمرت حياتها السياسية حتى هجوم هولوكو. قامت حركة حسن صباح جارفة في صراع القوة هذا، مواجهة دينية وسياسية وعسكرية مع السلاجقة في عقر دارهم، ولقد كان التحول المذهبي لحسن صباح من الشيعة الاثني عشرية الى الاسماعيلية مصلحيا للحصول علي دعم المستنصر العباسي للوصول الى القدرة السياسية العسكرية في منطقة الموت. تم في هذه المقالة دراسة الجهود السياسية العسكرية للنزاريين والشيعة الاسماعيليين بقيادة حسن صباح الكارزماتية.

الاصطلاحات الاساسية: الشيعة، الاسماعيلية، النزارية، حسن صباح.